

درگذشت غریبانه پیشگسوت هنر و ادبیات خراسان



اینها | علی خراسانی، نویسنده، داستان نویس، کارگردان و پیشگسوت حوزه رمان، داستان و ادبیات و هنر خراسان، به علت بیماری و در سکوت خبری رسانه ها و مسئولان درگذشت

قنبرعلی فاکهی خراسانی،

معروف به «علی خراسانی».

متولد اول اردیبهشت ۱۳۲۰ در مشهد و دارای مدرک کارشناسی الهیات و فلسفه از دانشگاه فردوسی مشهد بود.وی در کسوت معلم ادبیات و زبان فارسی در دبیرستان های این شهر فعالیت داشت. خراسانی از سال ۱۳۶۰ به عنوان نویسنده و پژوهشگر با رادیو مشهد شروع به همکاری کرد و مدت زیادی در دهه ۶۰ نویسنده ثابت برنامه های مختلف رادیو بود. پس از آن، وی تهیه کنندگی، نویسندگی، ویراستاری و نمایشنامه نویسی برنامه های رادیویی در حوزه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و مذهبی را برعهده داشت که از آن جمله می توان به برنامه های «دهکده»، «پیاده تا اوج»، «مشاهیر خراسان»، «در خلوت خیال»، «ما و شما» و برنامه های مناسبی در رادیو زیارت اشاره کرد.

وی در سال های دهه ۱۳۷۰ به عنوان خبرنگار،نویسنده و ویراستار بانشریات مختلفی همچون «شهرآر» و«اقتصاد خراسان» همکاری داشت. استاد علی خراسانی در سال های اخیر باگروه های ادبی مختلفی در زمینه داستان نویسی، شعر و ادبیات همکاری گسترده و مؤثر داشت. خراسانی یکی از اعضای ثابت و فعال و اصلی نشست های عصرانه داستان نویسان رضوی در سه شنبه های به نشر مشهد به دبیری مرحوم سعید تشرکی در فروشگاه مرکزی کتاب آستان قدس رضوی بود.

پسر مرحوم خراسانی گفت: وی بر اثر ابتلا به بیماری سرطان خون در اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۳ در بیمارستان بستری شد که پس از حدود یک ماه مبارزه در صبح یکشنبه، ۲۰ خردادماه ۱۴۰۳، دارفانی را وداع گفت. پیکر وی در آرامستان بهشت رضا^(ع) مشهد، بلوک ۶۶، ردیف ۲۹، شماره ۷ به خاک سپرده شد.

مرور کتاب

آیینی برای فروشناندن خشم ارواح در کمین خانه کتابی به کتاب No Longer Human

که از آن با عنوان شاهکار اوسامو دازای یاد می شود

مریم محبی| حکایات اوسامو دازای (۱۹ ژوئن ۱۹۰۹–۱۳ ژوئن ۱۹۴۸) را، بیش از هر چیز، باید روایتی دانست از زوال انسان و انسانیت. روایتی که ملموس است و ناملموس. ملموس است، چون به نظر می رسد می توان بارها از باب آشنایی و همذات پنداری روی لحظه هایی متوقف شد و نقاط اشتراک بزرگی را کشف کرد. شاید نظیر همان لحظه هایی که تصمیم می گیریم ـ برخلاف به هم ریختگی درونی که تا سرحد مرگ منجرمان کرده ـ نقابی به چهره بزئیم و لبخندی روی لب بنشانیم و با توسل به خنده، و حتی تسخیر از آن شرایط گذر کنیم؛ و ناملموس است، چون شاید دوباره بتوانیم روی همان نقاط بایستیم و خطاب به خود بگوئیم: چقدر عجیب! مگر ممکن است؟!

«نه آدمی» یا «دیگر انسان نیست» یا «زوال بشری»^[۱] دقیقاً راوی همین تناقض است. خود تناقض، یوزو اویا، همان شخصیتی که قصه حول او و تفکراتش می چرخد، در دوران کودکی و بزرگ سالی، شخصیتی است بالکل متناقض. او با خودش، با افکارش، با هنجار و ناهنجارهای جامعه اش، با خانواده و با هر آدم و هر رفتاری که از دنیای اطراف اوست در جنگ است. یک ازخودبیگانه و بیگانه با دیگری به معنای کامل. درکنان نمی کند، احساسی در قبال آن ها ندارد، به قول خودش، رؤیای زندگی آدمیزادی هیچ جوره برایش ممکن نیست. نمی داند خوشبخت است یا نه. حس می کند در آتش است.

می گوید گاهی احساس می کرده باره نگوین بخت را روی دوشش گذاشته اند و اگر سر سوزنی از این بار بر دوش کنار دستی اش می افتاد به سیم آخر می زد و آدم می کشت. درست متوجه نمی شود اطرافیانش چطور به زندگی ادامه می دهند، آن هم در شرایطی که حتی به خودشان اجازه شک در زندگی عادی و پهنجارشان رانمی دهند. چیزی نیست که بتواند یوزورا خوشحال کند. یوزومی ترسد، از همه چیز و همه کس، می گوید: «حس می کنم از زمانی که متولد شدم یکی از رانده شدگان اجتماع بودم.» این فشار و این قبیل افکار یوزو را به این فکر می اندازد تا برای رهایی از این وضعیت به فکر چاره باشد و تصمیمی هم می گیرد: به لودگی پناه بردن و دلقک بازی پیشه کردن، درواقع، او می فهمد که می تواند بارزدن نقابی به چهره و با یک لبخند همیشگی روی آن از ترس های خود و از جهان و آدم هایش فاصله بگیرد و چند صباح زندگی اش را برای خود تحمل پذیرتر کند: «تنها منم که با دیگران فرق دارم. گفت وگو برابرم میسر نبود. از چه باید می گفتم؟ نمی دانم. این شد که لودگی پیشه کردم. آخرین بختم طلب مهر آدمیان بود. با وجود ترس کشنده ام از نسل بشر، توانستم دست رد به سینه جامعه شان بزنم. لبخندی بر لب نهادم که کمتر از دهانم فرومی افتاد. این بود شیوه همگون سازی ام.» این راهکار البته موقت بود و کوتاه مدت.

آشنایی یوزو با تفکرات جناح چپ و ورودرن هاو معشوقه هاو سیگار والکل به زندگی او این شخصیت را که مستعد فرار و فراموشکاری است به روزهای سیاه تری سوق می دهد، تاجایی که هم خودکشی را تجربه می کند و هم در برهه ای در بیمارستان روانی بستری می شود.... شخصیت داستان و طرز تفکرش و همچنین ماجرای خودکشی های او که نویسنده اثر، یعنی اوسامو دازای با نام اصلی شوجی تسوشیما نیز با آن شناخته می شود، باعث شده تا این کتاب را به نوعی اتوبیوگرافی نویسنده نیز بدانند. اوسامو دازای در سن ۳۹ سالگی، به همراه زنی که در آن برهه از زندگی همراهش بوده، خود را به درون رود خانه تاما می اندازد و غرق می شود.

[۱] ازNo Longer Humanسه ترجمه در دست است، «نه آدمی، از مرتضی صانع و انتشارات کتاب فانوس، «دیگر انسان نیست» از سیده سحر ساغروانیان (الف) (آر) و انتشارات طلوع مجد، و «زوال بشری» از قدرت...! ذاکری و انتشارات وال. ترجمه اخیر از اصل ژاپنی صورت گرفته است.

کمال اخلاقی و کمال هنری یکی است. اگر آرزوی اخلاق آن است که رابطه افراد در جامعه بر پایه عادلانه ای استوار شود، هنر راستین متعهد نیز با از این فرائر می گذارد و کمال معنوی فرد را منظور می دارد که یکی از نتایج آن نیک خواهی

نسبت به دیگران است. هنرمند جمال معنوی را مانند جمال صوری می ستاید، و مراد از جمال معنوی همان صفات پسندیده اخلاقی است. در آثار هنرمدان بزرگ، همیشه مزایای اخلاقی به زیباترین صورتی وصف و بیان شده است. فی المثل،

در «شاهنامه» کدام صفت عالی است که به شیوه ای ستوده نشده باشد؟

حسین رزمجو

«شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاقی اسلامی»

درباره کتاب «روان شناسی اخلاقی اندوه» که نشر کرگدن به تازگی آن را منتشر کرده است

نگاهی از نزدیک به اندوه



Informational text about the painting.

رادمنش

غم و اندوه از عواطف انسانی مطرود ماست. شباهت هایی به تنهایی دارد؛ اگر به آن اعتراف کنیم، ممکن است مترادف با ضعف یا وجود اشکالی در ما معنا شود.
اندوه، اگر دلیلی بیرونی مانند مصیبت داشته باشد، بروز دانش آسان تر است. اما همیشه این طور نیست که برای

معرفی کتاب

دلیلی مشخص سر درگریبان باشیم، یکی از اهداف کتاب «روان شناسی اخلاقی اندوه» واکاوی این عاطفه است.
آناگاتلیپ ـ که مقالات این کتاب به همت او گرد آمده است ـ در تشریح مشکلی که در بیان اندوه داریم، در مقدمه کتاب، می نویسد: «شاید نگران کننده ترین موضوع این است که یکی از دشواری های خاص اندوه ابهام معرفتی و گزاره ای آن است؛ ظاهراً متعلقات عاطفی اندوه، برخلاف متعلقات حسرت یا عشق،

پراکنده ترند. تعین کمتری دارند و به نظر می رسد خود عاطفه اندوه از مرزهای مفهومی مشخص زیادی برخوردار نیست، یعنی، ممکن است فقط به طور کلی اندوهگین باشیم ـ ممکن است صرفاً احساس اندوه کنم یا اندوهگین باشم، بدون اینکه متعلق قابل تشخیصی برای اندوه در کار باشد یا بدون اینکه بتوان به چیزی به عنوان دلیلی برای آن یا توجیهی برای آن اشاره کرد. بنابراین، در حالی که ممکن است در مورد کارها، اتفاقات

به گفته نویسنده، خو شبختی در این دست فرهنگ ها حق مسلمی فرض می شود که از صنعت چندمیلیارد دلاری مثبت اندیشی تغذیه می کند، صنعتی که در آن کتاب های به اصطلاح زرد خودیاری و انگیزشی مدام به انسان ها یادآوری می کنند که خوشبختی اش تماماً وابسته به خودش است، و روی هر عامل بیرونی، اعم از اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، خط می کشند، صنعتی که مانند بسیاری چیزهای دیگر در خاک ایالات متحده

مثل آتش که سوخت هیزم را // بیت چارم ز خیمه های می دید دست و سر تکه تکه می افتاد /
اسب عباس را که بی عباس می زد از در در بر زمین سم را // بیت پنجم پدر خبر می داد می شکافد علوم هستی را / ذهن ها را به آسمان می برد به زمین می کشید
انچم را // ششمین بیت دفتر هستی شیعه را در صافتی روشن / روی لب های

بیت اول به کوچه ها خورشید هدیه می داد نان گندم را / کیسه ای روی دوش خسته او فتح می کرد قلب مردم را // بیت دوم بهار در مшти جگرش لخته لخته گل می داد / آسمان حضور خود را ریخت تا که نوشید ز هر کژدم را // بیت سوم دو چشم عاشورا روی دشتی پر از تن خورشید / آب می سوخت در نگاه فرات



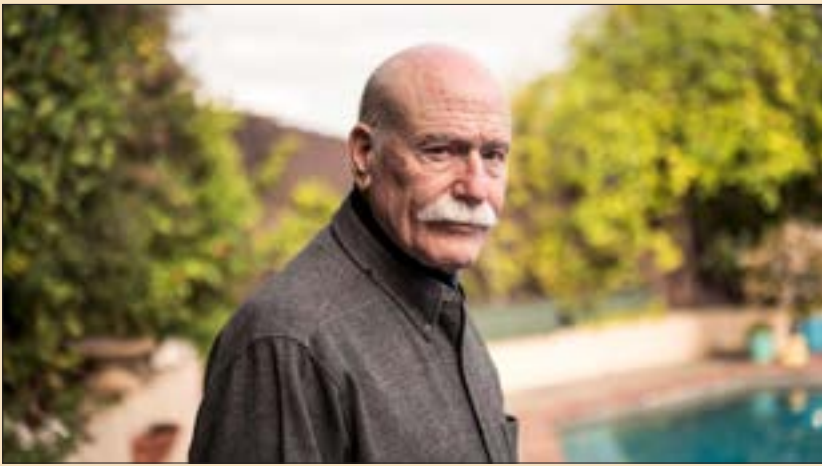
میراث خراسان

تویاس ولف درگفت وگو با «پاریس ریویو»:

هرگز به تماشای فیلمی درباره نویسندگان نمی روم

بزرگی بنویسند، چون خودشان را در معرض خطر قرار می دادند و به جاهایی سفر می کردند که برای هیچ کس اهمیتی نداشت. منظورم این است که اشتیاق و جذبه تجربه برای نویسندگان جوان طبیعی است. من اغلب این را می دیدم و خودم هم بدون شک داشتمش. تجربه خوب و دقیق دیدن محیط اطرافتان است. این لازمه اش آگاه و هوشیاربودن است.

● در مورد نوشتن چه چیزهایی را می توان یاد داد؟ چیزی که من به آن امیدوارم این است که می توان به افراد کمک کرد که به خوانندگان و ویراستارهایی خوب تبدیل شوند، هم در مورد کارهای خودشان و هم در مورد کارهای دیگران. من نمی دانم کسی می تواند آن قدر احق باشد که ادعا کند می توان داستان نویس شدن را به کسی یاد داد. شما می توانید به آن ها کمک کنید چیزی را که در ذهن دارند درک کنند و خودشان تفاوت بین آنچه در ذهن دارند و آنچه را روی صفحه کاغذ می آید قضاوت کنند، چون این همیشه برای ما واضح و آشکار نیست که آیا همه آن ها را روی کاغذ پیاده کرده ایم یا نه. درواقع نویسندگان همیشه در رفت و آمد به عقب و جلو هستند. نویسندگان مسن تر همیشه به جوان ترها کمک کرده اند: تورگنیف به مویاسان، آستین به همینگوی، ازرا پاوند به تقریباً هرکسی. در نسخه دستنویس اولیه «سرزمین هرز» الیوت، شما می توانید تصحیح های پاوند را ببینید. آن ها خوب اند، واقعاً خوب اند. او ویراستاری عالی بود. حالا آیا او به الیوت نوشتن را یاد داد؟ نه، اما او به الیوت کمک کرد به توصیه هایش توجه کند. چنین کمک هایی را من هم امیدوارم انجام دهم، و همچنین توصیه به صبوری، چیزی که از جوان انتظار نمی رود.



زمان ده، پانزده و یا بیست سال را وقف یک کار می کنند، به خاطر جسارت و بردباری ای که به خرج می دهند.

● شما با این ایده موافقتی که تجربه ای دشوار می تواند تا اندازه ای به یک داستان یا شعر خوب بینجامد؟

من اخیراً به آن فکر می کردم؛ بله البته در سطح تفکر، چون چنین چیزی آموختنی نیست. تجربه های من از من فردی تا حدی متفاوت می سازند و این مسئله در نوشتن من که متفاوت و بهتر می شود خودش را نشان می دهد. من به دنبال خودم هستم. تجربه بعد از زمان مشخصی به این شیوه عمل می کند. وقتی جوان بودم، نویسندگانی مثل اینجام شما همیشه دچار تشویش و نگرانی هستید و با خود می گوئید سال ها هم نمی توانم تماشا کنم. در هر صورت، من کارم را انجام می دهم. من احترام و ارزش زیادی برای افرادی قائلم که مدت

● روند نوشتن داستان کوتاه و رمان و خاطرات تا چه اندازه با هم فرق دارند؟ آیا اصلاً هیچ تفاوتی می کند وقتی شروع به نوشتن می کنید؟

نه واقعاً. نکته مهم در مورد نوشتن داستان کوتاه این است که شما می دانید پایان نزدیک است. می توانید افق را ببینید، اما با خود فکر می کنید وقتی به آنچه روند دلخواهم بود رسیدم باید به دنبال خلق دنیای دیگری باشم. زیبایی نوشتن در فرمی بلندتر این است که، اگرچه شما اغلب نمی توانید افق را ببینید و معمولاً هم نمی بینید، هر روز به همان دنیای آشنا برمی گردید و هر بار آن را غنی تر و عمیق تر می کنید. اینجام شما همیشه دچار تشویش و نگرانی هستید و با خود می گوئید سال ها هم نمی توانم تماشا کنم. در هر صورت، من کارم را انجام می دهم. من احترام و ارزش زیادی برای افرادی قائلم که مدت